

# فہم شعر حافظ

دکتر محمد غفرانی چہر می  
عضو هیات علمی دانشگاه شیراز



بطلان آن را اعلام می کند؛ نه از «بزرگان» نظریه پرداز» حساب می برد، نه از میلیونها مقلد و پیرو آنها؛ یعنی جو تسخیر شده. به استاد شفیمی کدکنی بنگرید در «شکار معانی در صحرائی بی معنی»؛<sup>۱</sup> که به سادگی لوی اشتروس و یاکوبسون را رد کرده است. در حالی که اینها قبله و قطب لاقبل چندصد هزار کتابخوان و کتاب نویسند در وطن ما؛ و در یک - دو دهه ای اخیر دهها کتاب در اشاعه ای نظر آنها ترجمه و منتشر شده، و بیش از اینهاست مقالات و نوشته ها در جراید و مجلات. و بین همتایان، اوست که می تواند این کار را بکند؛ چون بیش از این فیلسوفان فرنگی قرن بیستمی می دانند. و دانستن گناه نیست.

حال اگر «استاد» / دانشجویی با خود بگوید: من هم برای آنکه بزرگ و مشهور شوم، همان را رد می کنم که شفیمی کدکنی قبول دارد؛ من هم می گویم وبتگشتاین بد است؛ مگر چه فرق می کند؟! ...

## بحث در فہم معنای صحیح بیت

به دور لاله دماغ مرا علاج کنید

گر از میانه ای بزم طرب کناره کنم \* بیت ساده است و معنای آن روشن و واضح: در فصل بهار، و هنگام رویدن گل لاله، اگر من بزم طرب و شادی را ترک کنم، معلوم می شود عقلم کم شده است. علاجم کنید.

دوستان، در مخالفت با معنای طبیعی، صمیمی، ساده و سراسر است بیت، چیزی نوشته اند (و با شور و حرارت قرائت کرده اند)، که اشتباه است. و این دو دوست دانشجو در این اشتباه و بدفهمی تنها نیستند. تجربه نشان می دهد که درصد بالایی از هر جمع دانشجویی، به همین اشتباه دچار است و این گونه بدفهمیدن حافظ و غلط معنی کردن آن، منحصر به جمع دانشجویان هم نیست، بلکه انواع این گونه اشتباهات شایع است<sup>۲</sup> و اگر نبود که همه ای اینها مانع فہم صحیح شعر است، لزومی نداشت که این مشکل را در این جا مطرح کنم و با شما در میان بگذارم.

در حالی که تا این لحظه، کماکان، هنوز، بر من واضح است که در این بیت «دور» یعنی «فصل و موسم» و «لاله» یعنی «گل لاله» و «دور لاله» یعنی «موسم گل لاله» (= فصل بهار) و شاید جای شکی نباشد،<sup>۳</sup> دوستان در توضیح تحمیلی خود نوشته اند: «ترکیب «به دور لاله» ایهام کاملاً واضحی دارد (به دو معنی: ۱- موسم رویدن لاله (بهار)؛ ۲- با گردش جام لاله مانند). دو کلمه ای «دور» و «لاله» در دیوان حافظ از کلمات ایهام برانگیزند که حافظ در ساختن تصاویر ایهامی [ ] از آنان مدد جسته است.»

□ شعر حافظ را - مانند شعر شاعران دیگر - به سادگی بخوانید. به راحتی. به طور طبیعی. همراه با آرامش عقلی و احساسی. مانند کسی نباشید که تک تک کلمات بیت را زیر و رو می کند و به هم می ریزد تا به کشفی از پیش توهم شده نایل شود.

«چراغ دانش» ی که نابه جا به کار رود، خاموش باشد بهتر است؛ و علم نابجا از جهل بدتر.

درست است که حافظ شاعر ساحر افسون کاری ست، اما این، الزاماً، بدان معنا نیست که حافظ لب نمی گشاید و قلم بر کاغذ نمی نهد، مگر آن که حتماً سحر بی در کار کند.

نه هنگام خوردن غذا لقمه را دور سر خود بگردانید، نه هنگام خواندن شعر حافظ کلمات را از معنای طبیعی و اولیه ی خود - بی دلیل - محروم کنید، و برای کشف معنیهای شگفت، عجیب و غریب و پر زرق و برق، به رابطه های سُست و زورکی بین کلمات بچسبید و دل خوش کنید.

هر بار که غزلی از حافظ می خوانید، در شعر او به سفری عقلانی / احساسی می روید که مقصد شما فہم صحیح سخن اوست. در این سفر، وادی به وادی، منازل مشخص زیر را به ترتیب پس از توقفی الزامی پشت سر می گذارید: ۱- فہم صحیح معنی تک تک کلمات؛<sup>۱</sup> ۲- فہم صحیح رابطه ی بین هر دو کلمه (دور یا نزدیک)؛ ۳- فہم صحیح ساختار دستوری هر جمله؛ ۴- فہم صحیح ساختار بیت و تعداد جمله هایی که بیت را می سازند؛ ۵- فہم صحیح تمام ابیات حافظ در یک غزل و رابطه ی آن ابیات با هم؛ ۶- فہم صحیح کل سخن / گفتار حافظ در یک غزل. و این منزل، مقصد شماست:

**فہم صحیح سخن حافظ.** هرگاه این کار را در مورد تک تک غزل های حافظ انجام دهید، به فہم کامل می رسید؛ چیزی که در خور نوعی انسان کامل است.

بر شما باد که همیشه بر جاده برانید. نه اینکه گاه گاه - به لفظ خودتان - در خاکی برانید؛ یا دنده ی هوایی بزیندا نه در کلوخه ای شیاری بد خواندن (؛ بی توجهی به معنی کلمات)، نه در میان ابرهای آسمان توهم (؛ فرار از کلمات)، فہم صحیح صید نخواهد شد. درست است که یکی از مشخصه های همه ی مردان بزرگ، مخالفت آنهاست با نظریه ی ناصحیح «بزرگان» ی که، به نوعی، قبول عام یافته اند و جو را تسخیر کرده اند. اما بدانید که با هر مخالفت کردنی نمی توان بزرگ شد. والا فرمول «خالق تُعَرَف» دوا ی درد خیلی از دردمندان بود. بدانید که انسان بزرگ، چون به آن «کف» ها دل خوش نمی کند، تمام وقت و انرژی خود را متمرکز می کند بر اینکه چه چیز درست است، و چه چیز نادرست. وقتی چیزی نادرست بود، حتی اگر جهان را تسخیر کرده باشد،

ذهن من می گوید: «دور لاله»، نه تنها «ایهام کاملاً واضح» ندارد، بلکه ایهام ندارد.<sup>۱</sup> «لاله» در ساختار این مصرع، فقط به معنی «گل لاله» است و استعاره برای «جام لاله‌مانند» نیست. وقتی کلمه دو معنی نداشته باشد (یکی دور و یکی نزدیک...)، یا حداقل یکی معنای قاموسی خود کلمه و یکی استعاره‌ی روشن برای کلمه / کلماتی دیگر<sup>۲</sup> ایهام وجود ندارد.

معلوم است که محور اصلی بحثی که بر سر معنای بیت ایجاد کرده‌اند، دو کلمه‌ی «دور» و «لاله» است؛ و مرکز اصلی تولید معنای «دور لاله» در حقیقت کلمه‌ی «لاله» است. یعنی معنای کلمه‌ی «لاله» است که تکلیف معنای «دور» را تعیین می‌کند.

بدفهمیدن معنای همین کلمه‌ی «لاله» - که حاصل اجازه‌ی بی‌ست که به آن‌ها داده‌اند تا در هر شعری «هر معنی که خواستند برگزینند» - موجب گمراهی دو دوست دانشجوی ما شده است؛ چون که در تلاش برای قبولاندن معنایی بیگانه برای بیت فوق، به راهی رفته‌اند که بیراهه در بیراهه است. بیت بالا را غریب و غلط معنی کرده‌اند، آن‌گاه برای به‌کرسی‌نشانیدن آن معنای غلط، از چهار بیت دیگر حافظ کمک گرفته‌اند که ارکان تک‌تک آن ابیات را هم غلط فهمیده‌اند!

اولین بیتی که به شهادت آورده‌اند، بیت زیر است:  
ساقی بیا که شد قدح لاله پر ز می

طامات تا به چند و خرافات تا به کی  
که آن را با دو جمله‌ی ناصحیح (یکی قبل از بیت و یکی بعد از آن) همراهی کرده‌اند.

ذوق و ذهن من می گوید که در این بیت، «قدح لاله پر از می شد» یعنی «گل لاله‌ی قدح‌مانند شکفته شد = گویی پر از می شد که شکوفا شد = مست و شاد و شادی‌افزا شد»<sup>۱</sup> «لاله» را به «قدح» تشبیه کرده است، نه «قدح» را به «لاله»، آن‌طور که دوستان فهمیده و نوشته‌اند: «حافظ «لاله» را مشبه به قدح قرار داده است.» این جمله‌ی آن‌ها نادرست است و نتیجه‌ی نشناختن تشبیه.

جمله‌ی دیگر آن‌ها هم که نوشته‌اند: «ایهام در کلمه‌ی لاله که با توجه به قدح، ابتدا معنی قدح لاله‌مانند به‌ذهن می‌رسد»، باز نادرست است. چون در این بیت ایهامی در کار نیست. ایهام این نیست که کلمه دو معنی داشته باشد، یکی صحیح و یکی غلط! و هر خواننده‌ی که هر دو معنی به ذهنش آمد باریک‌الله به ذهنش! در این بیت «قدح لاله‌مانند» به ذهن خواننده‌ی عادی آرام بی‌دغدغه نمی‌رسد. شایسته است دانشجو صرفاً طالب علم باشد: معنی کلمه را هر طور دلش خواست عوض نکند و تلاش کند مشبه را از مشبه به تشخیص دهد. در غیر این صورت، از تشبیه ساده چه می‌داند؟ تا چه رسد به دیگر صور خیال و علم بیان. و این، همان نرسیدن است حتی به منزل اول و دوم: نرسیدن به ۱- فهم صحیح معنی تک‌تک کلمات و ۲- فهم صحیح رابطه‌ی بین دو کلمه. و تازه، نه «لاله‌ی قدح‌مانند» صحیح این بیت، و نه «قدح لاله‌مانند» غلط در این بیت، هیچ‌کدام به درد «لاله» ی تنهای بیت مورد بحث نمی‌خورد.

در اصرار بر این‌که: هر کس با دیدن «به دور لاله» در ابتدای بیت مورد بحث، معنای «با گردش جام لاله‌مانند» به ذهنش بیاید، «حافظانه‌تر» و «هنری‌تر» می‌فهمد (چون که «لاله» در «دور لاله» استعاره است از «جام لاله‌مانند»!)، دو بیت زیر را به‌عنوان شاهد دوم و سوم آورده‌اند:

ز شوق نرگس مست بلند بالای  
چو لاله با قدح افتاده بر لب جویم  
چو لاله در قدح ریز ساقیا می و مشک  
که نقش خال نگارم نمی‌رود ز ضمیر  
و هر دو بیت را شاهد «تشبیه لاله به قدح» گرفته‌اند. در حالی که هر دو را غلط فهمیده‌اند. چون: در هر دو بیت، اتفاقاً شاعر قدح را به لاله تشبیه کرده؛ نه آن‌طور که تصریح کرده‌اند، لاله را به قدح. در شاهد دوم می‌گوید: «با قدح چون لاله، بر لب جوی افتاده‌ام»؛<sup>۱</sup> یا با خوانشی دیگر: «مثل گل لاله، قدح به‌دست، بر لب جوی افتاده‌ام»؛<sup>۲</sup> و در شاهد سوم می‌گوید: «در قدح چون لاله‌ام می و مشک بریز»؛<sup>۳</sup> و هیچ‌کدام از این «لاله / قدح»‌ها هم ربطی به آن «لاله» ی تنهای ما ندارد. یعنی این تشبیهات، مجوزی برای استعاره نیست.

چهارمین شاهده‌ی که برای قبولاندن «آن معنی» برای بیت مورد بحث آورده‌اند، بیت زیر است:

ز دور باده به جان راحتی رسان ساقی

که رنج خاطر از جور دور گردون است  
این‌بار شاهد برای این‌که حافظ [همیشه] به ایهام کلمه‌ی «دور» توجه دارد، گویی می‌خواهند به غافلان هشدار دهند که دو معنی یک کلمه را دانستن «شاخ قیل شکستن» ی است که محال است حافظ همیشه هنرباز، هر دو معنی را همواره در نظر نگیرد و ایهامی نسازد. بنده می‌گویم: مسلم است که حافظ اتهام چنین تصنعی و چنین اجبار غیرشاعرانه‌ی را نمی‌پذیرد و دانشجو و استاد باید بدانند که مورد به مورد در کجاها حافظ به‌طور طبیعی این کار کرده است و کجاها نه، کجاها خدای‌ناکرده یادش رفته هر دو معنی را در نظر داشته باشد تا دانشجو / خواننده‌ی خلاق کمکش کند و شعرش را «حافظانه‌تر» و «هنری‌تر» بفهمد! آخر اگر دانشجوی خلاق نتواند شعر حافظ را «حافظانه‌تر» و «هنری‌تر» از خود حافظ بخواند و بفهمد، تکلیف هرمنیووتیک و «مرگ مؤلف» و مرگ حافظ و زنده‌شدن خواننده‌ی خلاق شعر حافظ چه می‌شود؟!

من که لیاقت آن را ندارم که رؤیای کف‌زدن مخاطبان کثیر لحظاتم را سرشار از طرب و تبسم کند، چه‌طور ممکن است متوجه شوم این توصیه‌ی علمی! بسیار صحیح! و مهم و اساسی را که: «وقتی می‌بینی اشعارشرا حافظ‌هنرباز، در این شاهد چهارم، با توان شعری عظیم، دو «دور» آورده یا دو معنی متفاوت، چرا نمی‌پذیری که هر جا هم که یک «دور» بیاورد، محال است به هر دو معنی نظر نداشته باشد.» (!)

و من بی‌اعتنا به ژورنالیسم، در این لحظه، باز هم مطمئنم که این دو «دور» شاهد چهارم، ربطی به آن یک «دور» بیت مورد بحث ندارد. و اتفاقاً هیچ‌کدام از این سه «دور» ربطی به ایهام ندارد!

- بیت مورد بحث:

به دور لاله دماغ مرا علاج کنی

گر از میانه‌ی بزم طرب کناره کنم

- شاهد چهارم:

ز دور باده به‌جان راحتی رسان ساقی

که رنج خاطر از جور دور گردون است  
من که دوست دارم بتوانم به توصیه‌ی خودم گوش کنم و شعر حافظ را - و هر شعر ناب دیگری را - به‌سادگی، به‌راحتی، به‌طور

طبیعی، همراه با آرامش عقلی و احساسی بخوانم (یعنی همان طور بخوانم که گمان می‌کنم خود شعر هست، نه آن طور که من می‌خواهم باشد)، این طور می‌فهمم که ۱- «دور» در ابتدای بیت مورد بحث یعنی: «فصل و موسم»؛ ۲- «دور» در ابتدای بیت چهارم یعنی: «گرداندن [شراب در مجلس]»؛ و ۳- «دور» در مصراع دوم همین بیت یعنی: گردش [ فلک /گردون /چرخ]. این طور می‌فهمم که حافظ بزرگوار - که هرگز خود را مجبور نمی‌کند که معنی‌های متعدد کلمه را همواره و به زور در نظر گیرد و به کار برد (مگر آن که به‌طور طبیعی کلمه‌یی با همه‌ی معنهایش به سراغ ذهن و دل و زبان او بیایند...) - اتفاقاً در این دو بیت، سه‌بار کلمه‌ی «دور» را به‌کار برده یا سه معنی متفاوت: هر سه تک‌معنی هستند و ایهامی ندارند و ایهامی نمی‌زایند.



تعجب نکنید. این همه اصرار بر «تک‌معنی بودن» و «بی‌ایهام بودن» کلمات مورد بحث در این‌جا توسط کسی انجام می‌شود که خود نویسنده‌ی چندمعنایی در شعر حافظ<sup>۱۵</sup> است و معنای کلمات در شعر ناب، اما بنا به گفته‌ی خود حافظ، هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد. و البته آن چندمعنایی کلمات که آن‌جا بحث کرده‌ام، اصلاً ربطی به «ایهام» ندارد - که «ایهام» مورد بحث دوستان و ما، زاینده‌ی «دو - معنا - دار» ی پیشین و قاموسی کلمه است. (۹ ←)

باز تعجب نکنید این همه اصرار و تأکید بر «تک معنا و بی‌ایهام بودن این کلمات در این‌جا» کسی می‌ورزد که دست‌بوس استاد بزرگ کم‌نویس بسیار - پرمایه - نویسنده، جناب دکتر منوچهر مرتضوی است - بی‌آن‌که او را هرگز دیده باشد - که در اثر تحقیقی بی‌مانند و به - هر - دو - معنا کلاسیک خود، مکتب حافظ، ایهام را، به حق، «بزرگ‌ترین هنر حافظ» دانسته است: «ایهام، بزرگ‌ترین هنر حافظ و نمک دایم اشعار او و آن افیون هوش‌ربایی‌ست که باده‌ی غزل حافظ را چنین مستی‌بخش و دلکش و مردافکن کرده است...» (مرتضوی، دکتر منوچهر، ۱۳۶۵، صص ۶-۳۵۹). و - همان، ص ۴۴۵ و صص ۴۵۸-۴۵۹. نیز استاد دکتر پورنامداریان، که در کتاب بسیار

دقیق، عمیق، پرمایه، قوی و سنگین گم‌شده‌ی لب دریا دیدگاهی درخشان و دوران‌ساز درباره‌ی «حافظیت» حافظ ارائه داده است. بالاخص در باب جوانب، ساحات و انواع ایهام‌های حافظ. (پورنامداریان، دکتر تقی، ۱۳۸۲. - سرتاسر کتاب، بالاخص صص ۱۰۴-۱۲۵: «تناسب‌های معنایی کلمات»)

احساس هم‌فکری، همراهی و سازواری خود را با تمام نیرو به میدان آورده‌ام، اما عقل به اشاره اجازه نمی‌دهد بپذیریم که «دور لاله» بتواند معنی «گردش جام» بدهد و برای کسانی که خسته نشده باشند، باز هم می‌گویم: معنای سرراست و عقل سلیم‌پسند بیت همان است که: «اگر، هنگام بهار و روییدن گل لاله، بزم طرب را (آن هم در اوج گرمی آن) ترک گویم، عقلم کم شده، علاجم کنید». و اگر شاعر تصمیم داشت بگوید: «اگر بخوانم بزم طرب را (در اوج گرمی آن) ترک کنم، عقلم کم‌شده، با گرداندن جام باده، علاجم کنید (یعنی، به کمک باده، عقلم را سر جایش آورید تا بمانم و نروم)»، در آن صورت می‌توانست، به جای «لاله»، راحت «باده» بیاورد: «به دور باده دماغ مرا علاج کنید...». (اتفاقاً دو نسخه از چهارده نسخه‌ی استاد خانلری هم همین طور بوده). درست مثل همین بیت شاهد چهارم: «ز دور باده به جان راحتی رسان ساقی / ...».

البته بیت «به دور باده دماغ مرا علاج کنید / گر از میانه‌ی بزم طرب کناره کنم»، زیباست و خیلی زیباست و مفهوم آن نیز که «اگر خواستم از می‌فرار کنم، با خود می‌علاجم کنید» زیباست؛ اما این مفهومی‌ست که حافظ در جاهای دیگر، بی‌تکلف، گفته است: و اوج این مفهوم همان بیت شگفت «پیاله بر کفتم بند تا سحرگه حشر / به می ز دل ببرم هول روز رستاخیز» است. چه لزومی دارد ما به تصنع و با زیربانه‌اندن همه‌ی قوانین زبان و شعر، این مفهوم را از این بیت مورد بحث هم درآوریم. مشکل پسندبودن خوب است، اما نباید مشکل‌ساز بود؛ یعنی نباید از کلام و معنای راحت و ساده و آسان طبیعی، به زور عدول کرد و با تصنع و بدفهمی، به معنای غریب و مشکلی رسید و آن‌گاه آن را پسندید!

می‌توان پرسید: در آغاز لحظه‌ی سرایش، یا در لحظات ویرایش، مفهومی که خود حافظ در مرحله‌ی نخست از «دور لاله» در ذهن داشته و مرکز خلاقیت اوست، آیا «فصل بهار» بوده یا «گردش جام»؟ آیا از «دور لاله» ذهنش به سمت «دور باده» هم می‌لغزیده؟ آیا هم‌زمان با نوشتن اولی بر کاغذ، دومی را هم منظور داشته؟ آیا گمان یا علاقه داشته خوانندگانش چنین کنند؟

حدس و گمان نزدیک به یقین من آن است که نه بر ذهن حافظ چنین گذشته، نه او می‌خواسته و نه می‌توانسته. به گمانم، لاقبل در مورد این کلمات خاص، زبان چنین امکانی را در اختیار شاعر آن روز و خواننده‌ی امروز قرار نمی‌داده و نمی‌دهد. و پاسخ خود حافظ به این سؤال که «آیا واقعاً هنگام سرودن این بیت، منظورش از «لاله»، «جام باده» بوده است؟»، احتمالاً منفی است؛ زیرا «لاله» که مرکز بحث ماست، در تمام دیوان حافظ، هیچ‌گاه به‌تنهایی، استعاره برای «جام باده‌ی گلگون» قرار نگرفته است. چرا؟ چون یجوز و لایجوز این را سنت شعری قبل از حافظ تعیین می‌کند؛ نه هوس «علمی» خواننده‌ی خلاق امروزی! کردم اشارتی و...

بیت «به دور لاله دماغ مرا علاج کنید / گر از میانه‌ی بزم طرب کناره کنم»، در معنا، درست مساوی و هم‌سنگ این بیت است:

حاشا که من به موسم گل<sup>۱۶</sup> ترک می‌کنم

من لاف عقل می‌زنم این کار کی کنم

در تساوی معنای دو بیت، و تساوی معنای «دور لاله» با «موسم گل»، و تساوی تقریبی معنای «دماغ» با «عقل» و تساوی معنای «کناره کنم» و «ترک کنم»، شک و تردید، چندان جایز نیست. بیت مزبور، باز شبیه است به:

من که عیب توبه کاران کرده باشم بارها

توبه از می وقت گل<sup>۱۷</sup> دیوانه باشم گر کنم

و شبیه است به:

چون صبا مجموعه‌ی گل را به آب لطف شست

کج دلم خوان گر نظر بر صفحه‌ی دفتر کنم

و کلمه‌ی «دور» در معنای «موسم و فصل و وقت» در ابیات زیر هم آمده است:

- به دور گل منشین بی‌شراب و شاهد و چنگ

که هم‌چو دور بقا هفته‌ای بود معدود

- جهان جو خلد برین شد به دور سوسن و گل

ولی چه سود که در وی نه ممکن است خلود

- به دور لاله قح گیر و بی‌ریا می‌باش

به بوی گل نفسی همدم صبا می‌باش

- صلاح از ما چه می‌جویی که مستان را صلا گفتیم

به دور نرگس مست<sup>۱۸</sup> سلامت را دعا گفتیم

و شاهد آخر:

ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد

ساقی به دور باده‌ی گلگون شتاب کن

باز هم تأکید می‌کنم که: معنی «به دور لاله» در بیت مورد

بحث، به ترتیب، مساوی است با معنی این عبارات دیگر که در ابیات

شاهد آمده است: به دور لاله = به موسم گل = [به] وقت گل = چون

صبا مجموعه‌ی گل را به آب لطف شست = دور گل = به دور

سوسن و گل = به دور لاله = ایام گل.

و تأکید می‌کنم: «دور لاله» در ابتدای بیت مورد بحث ما، دقیقاً

هم معناست با «ایام گل» در ابتدای این شاهد آخر؛ و البته، از نظر

معنایی، هیچ ربطی به «دور باده» در مصراع دوم این بیت ندارد. چون

«به دور لاله»، در اصل، به معنی «با گردش جام لاله مانند» نیست.

اگر بود، با «به دور باده‌ی گلگون» این‌جا هم معنی می‌شد. یعنی

«دور» در بیت مورد بحث، ربطی به «دور» در این شاهد آخر ندارد.

آن، در آن‌جا، یک معنی می‌دهد، و این، در این‌جا معنی‌ی دیگر و

متفاوت؛ و هیچ کدام هم ایهام ندارد. و «لاله» ی بیت مورد بحث هم

ربطی به «[جام] باده‌ی گلگون» این بیت ندارد.

راستی! اگر، اکنون، از سر شوخی و بازی - و نه گستاخی - و

فقط برای امتحان، کلمه‌ی «باده» را در مصراع دوم همین بیت آخر

به «لاله» تبدیل کنیم، و مصراع جدیدی بسازیم! یا بیت جدیدی!

می‌شود: ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد / ساقی، به دور لاله‌ی

گلگون، شتاب کن! یعنی، فوراً معنای کلمه‌ی «دور» به تبع کلمه‌ی

«لاله» عوض می‌شود: معنای «فصل و موسم» به خود می‌گیرد و

معنای «گردش» را از دست می‌دهد و معنی مصراع عوض می‌شود:

«ساقی! بهار است. شتاب کن!»

ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد.

ساقی! شتاب کن.

ساقی! به [وقت] لاله‌ی گلگون، شتاب کن.

ساقی! بهار است! شتاب کن!

هرچند این تغییر فوری معنایی را هر فارسی‌زبانی که با شعر

مانوس باشد به راحتی درمی‌یابد، اما تلیل و تحلیل آن به عهده‌ی

کسی است که با روانشناسی زبان و زبان‌شناسی روانشناختی در

حوزه‌ی شعر مانوس باشد.

... / ساقی به دور باده‌ی گلگون شتاب کن (به گرداندن جام

باده)!

... / دور<sup>۱۹</sup> فلک درنگ ندارد؛ شتاب کن (قید زمان)

... / اما راز جام باده‌ی گلگون خراب کن (با گرداندن جام باده)

... / «ساقی، به دور لاله‌ی گلگون، شتاب کن» (قید زمان)

نه تکرار لازم است. نه تأکید. اما:

اگر «به دور لاله دماغ مرا علاج کنید» مقایسه شود با «ساقی

به دور باده‌ی گلگون شتاب کن»، به روشنی، معلوم می‌شود که: به

دور لاله ≠ به دور باده‌ی گلگون؛ و اگر «به دور لاله دماغ مرا

علاج کنید» مقایسه شود با «ساقی، به دور لاله‌ی گلگون، شتاب

کن»، آن‌گاه البته: به دور لاله = به دور لاله‌ی گلگون.

و اکنون، حتا قبل از استقصای آماری دقیق، می‌توان مطمئن بود

که در ادب کلاسیک فارسی هیچگاه «به دور لاله»، به آسانی،

هم‌معنی «به دور باده» نبوده است. چون «لاله» استعاره‌ی

پرسامدی برای «جام باده» نبوده است.

### پی‌نوشت‌ها

۱- آگاهی از اسطوره‌های ایرانی و ساسانی، تاریخ ایران و اسلام، علوم قرآنی و

عرفان... پیش‌زمینه‌ی لازم برای فهم معنای صحیح بعضی از کلمات حافظ است.

۲- و شناخت فضای غزل، حال و هوای کلی آن و «موضوع» اصلی آن و این‌که

غزل منسق و متلائم است یا پاشان و مستقل‌الابیات، در «فهم صحیح رابطه‌ی

ابیات با هم» مستتر است.

۳- زمین شخم‌زده‌ی ناهموار

۴- دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی: «شکار معانی در صحرای بی‌معنی»

(اسبب‌شناسی فرهنگ ایرانی بعد از منول)، در زبان و ادبیات فارسی (مجله‌ی

تخصصی گروه ادبیات فارسی (۱) ضمیمه‌ی مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم

انسانی دانشگاه تربیت معلم تهران، سال نهم، شماره‌ی ۲۲، بهار ۱۳۸۰، صص

۲۳-۵۲، ص ۳۵.

۵- همه‌ی ابیاتی از حافظ که در این نوشته آمده‌است، ضبط قزوینی‌بخنی است. در

غیر آن صورت، تصریح شده‌است.

۶- کمال آن‌چه دوستان دانشجو در مخالفت با معنای طبیعی و ساده و صحیح بیت

نوشته‌اند، دقیقاً، این است: ۸۳/۱۷، غزل ۳۵۰. توضیح بیت ۴ به دور لاله دماغ

مرا علاج کنید / گر از میانه بزم طرب کناره کنم. ترکیب «به دور لاله» ایهام

کاملاً واضحی دارد (به دو معنی ۱- موسم روئیدن لاله (بهار)؛ ۲- با گردش جام

لاله‌مانند - دو کلمه‌ی «دور» و «لاله» در دیوان حافظ از کلمات ایهام‌برانگیزند که

حافظ در ساختن تصاویر ایهامی از آنان مدد جسته است. این‌که حافظ «لاله» را

مشبیه قح قرار داده باشد، دور از ذهن نیست. مثال: ساقی بیا که شد قح لاله پر

ز می / طامات تا به چند و خرافات تا به کن (ایهام در کلمه‌ی لاله، که با توجه به

قح، ابتدا معنی قح لاله‌مانند به ذهن می‌رسد)

همچنین (تشبیه لاله به قح)؛ ز شوق نرگس مست بلند بالایی / چو لاله با

قح افتاده بر لب جویم / چو لاله در قحدم ریز ساقیا می و مشک / که نقش خال

نگارم نمی‌رود ز ضمیر.

بیت شاهد این مطلب که حافظ به ایهام کلمه «دور» توجه داشته: ز دور باده به

جان راحتی رسان ساقی / که رنج خاطر از جور دور گردون است. بنابراین اگر چه

معنای «موسم بهار» برای «دور لاله» قابل قبول است، اما معنای دوم حافظانه‌تر

و هنری‌تر است. حافظ شاعری است که از همه‌ی ظرفیت‌های معنایی کلمه

استفاده می‌کند و شعر را معنایی چندلایه می‌بخشد. همچنین این مضمون که

حافظ شراب و می را دوی درد خود می‌داند، در دیوان او تکرار شده است.

۷- امروز، در ایران، در مورد حافظ توهمات متعدد و متنوعی وجود دارد که ریشه در

روانشناسی فرد و جامعه دارد: روانشناسی انسان ایرانی امروزی، و روانشناسی

جامعه‌ی امروز ایران. چه بسا یک روانشناس، که در عین حال هم جامعه‌شناس

باشد، هم مردم‌شناس، هم زبان‌شناس و هم حافظ‌شناس (!)، بتواند علل این

توهمات را - اگر به راستی عمدی و آگاهانه و بعضاً، دکاندارانه نباشد - بیابد.

۸- به هیچ‌رو، علاقه ندارم درهای ذهن خود را بر روی برداشت‌ها و منتهای

صحیح و حتی نیمه‌صحیحی که ممکن است مطرح شود، ببندم. نیز، درهای ذهن و

دل و عقل خود را بر تمام معنی‌های صحیحی از این ابیات که مطمئناً شروع و

نوشته‌های راجع به حافظ مطرح شده باز می‌گذارم - هر چند، عجلاناً، به دلیل

مجال اندک، عمداً از مراجعه به آنها و البته، از طرح آنها می‌پرهیزم. بحث من در





این مقاله، بیشتر - حتی صرفاً - جنبه‌ی سلبی دارد تا ایجابی. ایجاب بماند بعد آنچه، در این لحظه، ذهن من در آن شکی ندارد، بطالن نظر دوستان است؛ اکثرًا، حتی فقط، بدان می‌پردازم.

۸- اگر هم داشته باشد، آن ایهام زائده‌ی معنی «گردش جام» برای «دور» و معنی «جام یاده» برای «لاله» نیست. کار من، در این نوشته، صرفاً، رد این دو معنی است.

۹- محرز است که یکی از اهداف این مقاله، رفع اشتباهی مسلم در باب استعاره و ایهام است؛ ایهام، در همان معنایی که دوستان مطرح کرده‌اند - در همان معنای کهن و ابتدائی خود که در کتب بلاغت کلاسیک آمده است؛ مبتنی بر اینکه کلمه دو معنای مسلم داشته باشد، دور و نزدیک و... بنابراین، آن رابطه‌ی معنایی ابروار کلمات با هم، که بتوان آن را هاله‌ی ایهامی یا طیف ایهامی نامید، یا بحث‌های بسیار عمیق و ارجمندی که در کتاب پرمایه‌ی مکتب حافظ در باب ایهام‌های ویژه‌ی حافظ آمده است، یا تمام بحث‌های فوق‌العاده درخشان و بسیار عمیق و سنجیده‌ای که در کتاب ارزشمند گمشده‌ی لب دریا، در باب جوانب و انبساط ایهام در حافظ آمده‌است، همگی خارج از بحث این مقاله است.

۱۰- و البته، عجالتاً، همین تأویل خود را بیشتر از معنی‌ها و تفسیرهای دیگر می‌پسندم. و بر معنی‌های «شکفته‌شدن» و «مست و شاد و شادی‌افزا شدن» برای «پُر ز می شدن» و بر کلمه‌ی «گویی» تأکید دارم. و «پُر از می شدن» لاله را در این بیت، از نظر کاربرد زبانی مشابه «به جوش آمدن» گل در بیت زیر می‌دانم: «گل به جوش آمد و از می نزدیش آبی / لاجرم ز آتش حرمان و هوس در جوشیم» - جدای از هر معنی شگفتی که ممکن است «جوش آمدن»، «گل» و «آب می» به ذهن متبادر کنند و مورد بحث ما نیست، اتفاقاً، «می» این بیت شاهد اول هم مثل «شراب موهوم» بیت «می کشیم از قند لاله شرابی موهوم / چشم بد دور که بی‌مطرب و می‌دهوشیم» موهوم است. اصلاً مایع نیست تا لزومی داشته باشد، آنرا به «قطرات شبنم» تأویل کنیم. این می موهوم، قند لاله را پر و لبریز کرده است؛ چند «قطره» شبنم بهاری نیست.

۱۱- درست است که شعر حوزه‌ی تداعی‌های روایوار است، نه قطعیت‌های منطقی. با این حال، اولاً، روای خود انواع دارد؛ ثانیاً، در این بحث سخن ما بر سر مسلمات اولیه‌ی زبان، معنی و معنی است؛ و بالاخص جنبه‌ی سلبی دارد؛ یعنی صرفاً رد یکی از برداشت‌های ناصحیح است. جا برای بی‌شمار برداشت‌های صحیح دیگر باز است. وانگهی، از قطعیت و قاطعیت آنچه بر سر استوار باشد، نباید هراسید؛ حتی در ادبیات و هنر. ادبیات یک درس است که در آن دانش‌آموزانی رد می‌شوند؛ و «کسانی» تا آخر عمر ناکام می‌مانند. ادبیات رشته‌ای از هنر و فعالیت ذهنی است که هم میدان نوابغ است، و هم کودکان‌ها. بدون قطعیت در ابتدائات این درس، صحیح و غلط کجا وجود دارد؟ چه‌طور فرزندان شما در درس ادبیات «بیبست» می‌گردد و فرزند دیگری «رفوزه» می‌شود؟

۱۲- در این قرائت / خوانش خویش، بیت را چنین تحلیل می‌کنم: در مصرع دوم، «چو لاله» جابه‌جا شده است: رقص کلمه (مانند رقص ضمیر). و اگر شعر نبود و وزن عروضی شعر، جای «چو لاله» بعد از «قند» بود؛ با قند چو لاله بر لب جوی افتادهم.

۱۳- یا، به خوانش خانم بلور صالحی: «از شوق چشم مست محبوب بلند بالای، من چو لاله‌ی با قند افتاده بر لب جوی هستم. ۸۳/۸/۱۲» ذهن ایشان بین «بلند بالا» در مصراع اول، و صفت بلندبالای «چو لاله با قند افتاده بر لب جوی» مصراع دوم رابطه‌ی می‌بیند و قرآنی.

۱۴- در این بیت نیز (در یکی از خوانش‌های من) جای «چو لاله» عوض شده است: رقص کلمات، و اگر نثر بود، جای «چو لاله» بعد از «قند» بود؛ در قند چو لاله‌ام...

۱۵- چند معنایی در شعر حافظ (۱)، در حافظ‌پژوهی، دکتر هفتم، شیراز، مرکز حافظ شناسی، ۱۳۸۳

۱۶- و شاهد‌های دیگر، برای «موسم گل» من رند و عاشق در موسم گل / آنگاه توبه، استغفرالله؛ و از عطرا (۱): هر روز برانم که کنم شب توبه / و ز جام پیاپی لبالب توبه / و اکنون که شگفت برگ گل برگم نیست / در موسم گل ز توبه یا رب توبه (مختارنامه، ص ۲۹۸)

۱۷- و شاهد دیگر برای «وقت گل»، به وقت گل شدم از توبه‌ی شراب خجل / که کس مباد ز کردار ناصواب خجل

۱۸- در نظر خواهیم از صاحب‌نظران، قبل از چاپ، دوست جوان نابغه‌ام (دانشجوی ادبیات) و همکارم (استاد ادبیات) اولی گفت: «از آقتران دو کلمه‌ی «دور» و «لاله» به ذهن من هم حالت گردی لاله و شباهت صوری آن با جام یاده آمد؛ و دومی گفت: «به دور نرگس مست...» ممکن است به گردی حلقه‌ی چشم معشوق ایهام داشته باشد. و من، با فروتنی تمام، با هر دوی این «گردی»‌ها هم مخالفم. و با همان فروتنی به هر دوی این عزیزان هشدار می‌دهم و مشترک می‌دهم: در زبان محاوره و ادبی فارسی «شیر» به‌سه معنای روشن به‌کار می‌رود. اگر قرار باشد، فارسی‌زبان «فاضل» بیچاره‌ی که مقداری شیر می‌جوشاند تا به‌عنوان صبحانه بنوشد، از لفظ «شیر» مرتباً ذهنش به سمت «شیر آب» برود و این که آن را بسته است یا نه، یا بدتر: همین که کف‌های اندک شیر در حال جوشیدن را دید، ذهنش به‌سمت این بیت رود که «جز که تسلیم و رضا کو بچاره‌ی / در کف شیر

نری خونخوارهای!، و گمان کند که بجای آن که او موفق شود شیر گرم بخورد شیر درنده او را خواهد خورد، و از ترس خانه را رها کند و یا به فرار بگذارد! و تازه در حال ترس و فرار با خود بیندیشد که این «شیر تر خونخواره» حیوانی از جنگل است؟ یا «خدا» است؟...! آه، این نه شیر خوردن صبحانه است! نه زبان‌دانی است! نه زندگی! نه هنر! نه خلاقیت! نه فهم صحیح معنی کلمه در متن! «دور» و «لاله» هم مثل «شیر» است. من یک توصیه دارم: از لغزش ذهن بپرهیزیم. لغزش ذهن را خلاقیت ذهن و پرواز ذهن گمان نکنیم. مطمئنم که «باوه» دقتاً از آسمان نمی‌افتد. باوه و بی‌معنای هراسناک مهلک، مقصد محتوم است اگر با لغزش‌های بسیار ظریف ذهن به جلو رویم. خواه در شعر، خواه در حکمت. این «لغزش‌های ظریف» و نامحسوس است که باید شناخت و دور آنناخت.

۱۹- این کلمه‌ی «دور»، در این مصرع، البته معنای دیگری دارد. این مصرع‌ها را، از دو غزل هم‌وزن مشابه پی‌درپی، صرفاً برای سهولت فهم موضوع آوردیم؛ و نشان‌دادن این‌که، چه‌طور، هیچ‌وقت، «به دور لاله‌ی گلگون» هم‌معنی «به دور یاده‌ی گلگون» نیست. و اینکه، چه‌طور، «به دور لاله‌ی گلگون»، «قید زمان» ی است که، از نظر مفهومی و معنایی، درست هم‌نقش و هم‌کارکرد جمله‌ی «دور فلک درنگ ندارد» است.

ساقی! دور فلک درنگ ندارد. شتاب کن.  
ساقی! فصل لاله‌ی گلگون است. زود می‌گذرد. شتاب کن.

### کتابنامه

- روزنامه‌ریزان، دکتر تقی (۱۳۸۲): گمشده لب دریا، چاپ نخست، تهران، انتشارات سخن؛

- شفیع کدکنی، دکتر محمدرضا (۱۳۸۰): «شکار معانی در سحرای بی معنی» (آسیب‌شناسی فرهنگ ایرانی بعد از مغول)، در زبان و ادبیات فارسی «مجله‌ی تخصصی گروه ادبیات فارسی (۱)» ضمیمه‌ی مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم تهران، سال نهم، شماره‌ی ۲۲، بهار ۱۳۸۰، صص ۳۳-۵۲؛

- عطار نیشابوری، فرید الدین (۱۳۷۵): مختارنامه (مجموعه رباعیات)، به تصحیح و مقدمه دکتر محمدرضا شفیع کدکنی، چاپ دوم، تهران، انتشارات سخن؛  
- مرتضوی، دکتر منوچهر (۱۳۶۵): مکتب حافظ، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس.

## حافظ و دیگر انتشارات دایره‌المعارف ایران‌شناسی را از مراکز فرهنگی و کتاب‌فروشی‌های زیر ببخشید:

- ۱- مرکز دایره‌المعارف ایران‌شناسی؛ خیابان انقلاب اول فلسطین - ساختمان مهر - شماره‌ی ۲ - طبقه‌ی سوم
- ۲- انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی؛ عباس‌آباد خیابان احمد قصاب (بخارست) - نبش کوچه‌ی سوم
- ۳- کتاب مرجع؛ انتشارات بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، میدان فلسطین - اول فلسطین شمالی - شماره‌ی ۱۳۰
- ۴- انتشارات دانشگاه (نشر پشوتن)؛ تقاطع فلسطین و انقلاب (ساختمان دانشگاه آزاد)
- ۵- کتاب‌فروشی توس؛ خیابان انقلاب - اول اهوریجان
- ۶- کتاب‌فروشی طهوری؛ خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه تهران
- ۷- کتاب‌فروشی خوارزمی؛ خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه تهران
- ۸- کتاب‌فروشی بیگوند؛ خیابان انقلاب - تقاطع وصال
- ۹- کتاب‌فروشی شیوا؛ خیابان انقلاب - اول خیابان فخر رازی
- ۱۰- کتاب‌فروشی پکا؛ خیابان فلسطین - نبش کوچه نابی
- ۱۱- انتشارات بعثت؛ خیابان انقلاب - بعد از چهارراه فلسطین پلاک ۱۲۲۲
- ۱۲- انتشارات آرمان؛ خیابان انقلاب - اول خیابان اردبیبشت
- ۱۳- اسرار دانش؛ خیابان انقلاب - خیابان دوازده فروردین